

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایالات متحده آمریکا

محسن زمانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۲۴

چکیده

روابط چین و ایالات متحده را شاید بتوان پیچیده ترین و پرتناقض ترین روابط در میان قدرت های بزرگ دانست. روابطی که با تأثیرپذیری از متغیرهای متعدد و در موارد بسیاری متضاد، همواره دچار نوسان و در مقاطعی بیش بینی ناپذیر بوده است. چین به مثابه نماینده قدرتهای نوظهور و آمریکا به عنوان نماینده قدرتهای سنتی نمادهای دو فرایند رقیب و متعارض در سیاست های جهانی سده بیست و یکم محسوب شده و روابط آنها به مهمترین گذاره ادبیات سیاسی بین الملل تبدیل شده است. با توجه به نسبت معنادار تحول در روابط آمریکا و چین و با چرخش قدرت در روابط بین الملل فهم ماهیت و مولفه های تاثیر گزار بر روابط دو کشور بالاخص فهم راهبردهای امنیتی آنها در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان می تواند در فهم چشم انداز آینده نظام بین الملل بسیار روشنگر باشد. پس بر این اساس در این مقاله سعی شده با استفاده از یک مدل تحلیلی که تعدیلی بر مدل واقع گرای ساختاری کنت والتز است، ضمن مطرح کردن این پرسش که راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیکی آمریکا در مناطق ژئواستراتژیک دنیا چه خواهد بود؟ و با طبقه بندی راهبردهای امنیتی چین در چهارگونه مدل رفتاری موازنه سخت و موازنه نرم، دنباله روی سخت، دنباله روی نرم که البته هر کدام از آنها نیز تابعی از ترکیب سه عامل قدرت نسبی، ایدئولوژی نسبی و امنیت نسبی هستند، سعی در تبیین موضوع داریم. این پژوهش به روش کتابخانه ای و به شیوه تحلیلی - توصیفی و تاریخی انجام گرفته است و ضمن تمرکز بر مفهوم مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک در ادبیات روابط بین الملل، این پژوهش در صدد واکاوی مدل رفتاری و راهبردهای امنیتی قدرتی نوظهور و خواهان نقشی بیشتر در معادلات بین‌المللی در مقابل قدرتی کلاسیک در این عرصه در قالب مدلی تحلیلی، بدیع و جدید نموده است.

واژه‌های کلیدی: راهبردهای امنیتی چین، ایالات متحده آمریکا، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده ادبیات و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، ایران mohsen20900@gmail.com

مقدمه

چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان با داشتن بالاترین رشد اقتصادی سعی در افزایش دامنه نفوذ و تأثیرگذاری خود در عرصه سیاست بین‌المللی را دارد. همچنین چین تلاشی آرام دراز مدت را به منظور تغییر و تحول سیستماتیک و انتقال مرکز ثقل قدرت جهانی از آتلانتیک شمالی به آسیا-پاسفیک را شروع کرده است. از طرف دیگر ایالات متحده نیز با درک افزایش تأثیرگذاری و نفوذ چین در طی ده سال گذشته سعی در حفظ ثبات و قدرت هژمونیک و نظم دلخواه مورد نظر خود در عرصه روابط بین‌الملل را داشته و احیاء قدرتهای نوظهور مانند چین که سعی در به چالش کشیدن قدرت بلامنزاع آمریکا در عرصه روابط بین‌الملل را دارند را غیر قابل تحمل تفسیر می‌نماید (یزدانی و ملک پور، ۱۳۸۷: ۷۵). به همین منظور بحث ظهور چین به علل مختلف بیش از پیش از هر جایی در ایالات متحده مورد توجه و تدقیق واقع شده است. مهمترین علت این امر آن است که ظهور قدرتی جدید بر مبنای تئوری‌های روابط بین‌الملل موجب تغییر و دگرگونی در نظم بین‌الملل را فراهم می‌آورد و منابع هژمون (یک یا مجموعه‌ای از بازیگران مسلط) را مشکل می‌کند. بنابراین طبیعی است که ایالات متحده نگران ظهور قدرت‌های جدید باشد. ایالات متحده به چین مشکوک است و به علت حاکمیت نظامی سیاسی اقتدارگرا فقدان شفافیت در امور نظامی و نداشتن اطمینان از توانایی‌ها و برنامه‌های آینده، چین‌نگرانی آمریکا را مضاعف می‌کند (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۷۴). ظهور چین برداشتهای امنیتی آسیا، تجارت و موازنه جهانی قدرتها را تغییر داده است. این نگرانی ایالات متحده هنگامی توجیه پذیرتر می‌شود که به قابلیت‌های چین دقت کنیم (Kissinger, 2012).

چین به عنوان یک معجزه و از کشور چین به عنوان آینده‌یاد می‌شود (Zhu, 2016). در مقابل، چینی‌ها با اتخاذ رویکرد «توسعه صلح‌آمیز» ظهور چین را تهدیدی برای امنیت صلح جهانی نمی‌دانند و با تغییر الگوی تعامل خود با ایالات متحده از «دشمنی» به گونه پیچیده‌ای از رقابت و همکاری ضمنی کاهش فشارهای آن کشور و استفاده از قابلیت‌های گسترده آمریکا در جهت توسعه بهره‌های فراوانی برده‌اند و سعی در ارتقاء جایگاه نقش بین‌المللی خود دارند، اما پیش‌بینی می‌شود با افزایش قدرت چین در عرصه جهانی و دستیابی نسبی این کشور به اهداف توسعه

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۲۷

ای خود وجه رقابت در روابط دو کشور برجسته می شود و موارد اختلاف بیشتر مورد توجه قرار گیرد (خضری، ۱۳۹۱: ۸۲). چین نیز جهت مقابله با کاهش امنیت نسبی خود و تضمین بقاء و حاکمیت ملی خود اقدام به موازنه با هژمونی تک قطب و به ایجاد روابط جدید در سطوح مختلف از مشارکت و همکاری اقتصادی تا همکاری های امنیتی با بسیاری از کشورها برای موازنه کردن با آمریکا در مناطق مختلف اقدام کرده است.

برهمن اساس نگارندگان در این مقاله سعی دارند با استفاده از مدل تحلیلی - تعدیلی که مدلی در چارچوب نظریه رئالیسم ساختاری است، بتوانند دنیای پس از جنگ سرد را توضیح دهند، براساس این مدل راهبرد کلان چین در برابر تک قطب به عنوان متغیر وابسته می تواند چهارگونه رفتاری موازنه سخت و موازنه نرم، دنباله روی سخت و دنباله روی نرم که خود تحت تأثیر متغیرهای قدرت نسبی و امنیت نسبی و متغیر تعدیل کننده ایدئولوژی نسبی خواهد بود و درصدد پاسخگویی به این پرسش ها هستیم که چین راهبرد کلان خود را در دوران تک قطبی پسا جنگ سرد چگونه تنظیم نموده است؟ چرا این کشور چنین انتخاب های راهبردی را برگزیده است؟

چارچوب نظری: تبیین راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل نظم تک قطب

در ابتدا لازم است برای درک بهتر راهبردهای امنیتی به مفهوم سازی منطقه و مناطق استراتژیک بپردازیم. منطقه عنصر اساسی در نظریه راهبردهای امنیتی است که بدون آن این نظریه انسجام و هویت قابل درک را نخواهد داشت. در مجموع می توان سه دیدگاه کلی در مورد نقش مناطق و جایگاه آن از یکدیگر تمیز داد:

از نظر دیدگاه اول سیاست بین الملل در همه جا وجود خواهد داشت و همواره نیز یکسان است. بنابراین کشورها در هر سطحی کنار یکدیگر قرارگیرند رفتارهای مشخص را بروز خواهند داد. در دیدگاه دوم هر منطقه به صورت منحصر به فرد در نظر گرفته می شود و هر منطقه نیاز به متغیرهای علی و گونه شناسی ویژه خود دارد. دیدگاه سوم در میانه دو دیدگاه پیش قرار دارد و بر اساس این دیدگاه، مناطق بر رفتار کشورها تاثیر می گذارد و سطح تحلیل جداگانه ای را تشکیل می دهد. مناطق با سطوح بالاتر و پایین تر در تاثیر و تاجر متقابل هستند (Keohane & Nye)

1977:233 زیرا نظام‌های منطقه‌ای در سرشت خود باز هستند. بنابراین نظام جهانی، سایر نظام‌های منطقه‌ای و کشورهای خارج از منطقه مورد نظر نیز می‌توانند بر مناطق تاثیر بگذارند. آن چه در هر منطقه تفاوت دارد، ساختار امنیتی آن است که امکان دارد به صورت دوقطبی، چند قطبی و یا تک قطبی باشد یا نظام‌های امنیتی آن می‌باشد که ممکن است به صورت امنیت جمعی، موازنه قدرت یا مانند آن باشد. در مجموع نظریه‌های راهبردهای امنیتی منطقه‌ای بر اساس دیدگاه سوم شکل گرفته است که می‌تواند گونه‌شناسی مشترک به همراه متغیرهای علی برای تشریح این نظریه ارائه دهد. اما در رابطه با مطالعات راهبردهای امنیتی بحث را با ساختار نظام بین‌الملل و رفتار دولتها آغاز می‌کنیم (Brzezinski, 2012: 143). کنث والتز بیشتر به دنبال بررسی این موضوع بوده که چرا دولت‌ها در نظام بین‌الملل به رغم تفاوت‌هایی که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک دارند، رفتار مشابهی را در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

بر این اساس است که وی سطح تحلیل را از دولت‌ها به ساختار نظام بین‌الملل منتقل می‌سازد که ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است و این به معنای نبود انحصار در خصوص کاربرد مشروع قدرت است، آنارشی در تحلیل والتز از روابط بین‌الملل جایگاهی ثابت و همیشگی دارد. این مفهوم به طور اساسی به معنای آن است که نظام بین‌الملل فاقد ساختار اقتدار فرا ملی است که قادر باشد مقررات و قوانین خود را به اجرا در آورد. از نظر نواقح‌گرایی تمام دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری در وضعیت مشابهی به سر می‌برند که باعث تحمیل نظم و روشی خاص به دولتها می‌شود از جمله اینکه همه دولتها باید قبل از هر چیز به دنبال حفظ امنیت باشند، با وجود آنکه این بازیگران به طور مشابه عمل می‌کنند ولی از نظر توانایی‌ها و قابلیت‌ها با همدیگر تفاوت دارند. زیرا در نظام بین‌الملل نوعی دگرگونی در توزیع قدرت به شکل نامساوی مشاهده می‌شود (قوام، ۱۳۸۹: ۹۰ - ۸۹) در رابطه با ساختار کنونی نظام بین‌الملل نیز محققان نواقح‌گرا مباحث مختلفی را مطرح می‌کنند. کنث والتز بر آن است که ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد یک ساختار تک قطبی است که در آن ایالات متحده آمریکا قدرت بلا منازع می‌باشد؛ لکن به نظر وی نظام تک قطبی از بی‌ثبات‌ترین نظامها می‌باشد که در پایان به یک موازنه جویی در برابر قدرت هژمون خواهد انجامید

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحركات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۲۹

(رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۲). از منظری واقع گرایانه نظام تک قطبی در مقایسه با سایر نظامها بی ثبات تر است و باعث بروز واکنشهایی از سوی کشورهای قدرتمند و ضعیف می شود که در نهایت موجب ایجاد موازنه می گردد (عسگری، ۱۳۸۷: ۳۷). بنابراین نظر، ابر قدرت بودن در ذات خود فرسایش آور است، زیرا سایر دولت ها تلاش می کنند قدرت زیاد این ابر قدرت را کاهش داده و موازنه نمایند و این کار را از طریق ائتلاف ها و بالا بردن توانایی های خود میسر می سازند. (Rosecrance, 1969). به عبارتی دیگر در سیستم توزیع قدرت تک قطبی سایر دولتها اساساً "تک قطب را تهدید کننده و زیان آور می دانند و این به نوع کنش تک قطب مربوط نمی شود بلکه به طور منطقی زمانی که نظام بین الملل در وضعیت آناارشی بوده و دولتی فرا ملی برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد خودیاری به مهمترین ابزار بقای کشورها تبدیل می شود. فشارهای ناشی از کشمکش و تقابل در کنار ماهیت بی ثبات نظام بین الملل موجب می شود استراتژی موازنه قدرت علیه کشورهایی که قدرت آنها به سرعت در حال افزایش بوده منطقی به نظر برسد (سازمند، ۱۳۹۱: ۲۶۰).

علی رغم این نظر باید این گونه قضاوت کرد که اتفاقات روی داده در ابتدای قرن بیست و یکم نشان می دهد که یعنی آمریکا تمام معیارهای طولانی کردن ساختار تک قطب و یا عدم موازنه در برابر آن را نقض کرده است. آمریکا با حمله به افغانستان و عراق در ابتدای قرن حاضر و دخالت غیر مستقیم در تحولات سوریه در منطقه خاورمیانه و همچنین حضور پررنگ نظامی در منطقه پاسیفیک و دریای چین جنوبی و دیگر نقاط جهان سعی در نشان دادن ماهیت تهدیدگر خود در اقصی نقاط جهان دارد. از این منظر بایستی به این مسئله توجه نمود: رهبر سیستم تک قطب اگرچه قدرت مند است، ولی در مقابل احتمال موازنه بسیاری از قدرتهای درجه دوم و یا همه آنها در قالب یک کنسرت ایمن نیست. در واقع هژمون جهانی مناسب حکومتی است که عملاً می تواند بدون محدودیت از جانب دیگر حکومتها و در هر جایی از جهان به اقدام مورد نظر خود مبادرت ورزد؛ حال آنکه در سالهای اخیر ایالات متحده با چالشهای جدی مواجه شده است (Zakaria:2010,22)

یکی از مباحث مهم در حوزه مطالعات بین‌المللی راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل تک قطب است که می‌توان آن را در قالب چهار راهبرد موازنه نرم، موازنه سخت، دنباله روی نرم و دنباله روی سخت تعریف نمود. موازنه سخت رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را برای ایجاد و روز آمد سازی قابلیت‌های نظامی خود اتخاذ و همچنین ائتلافها و ضد ائتلاف‌های رسمی یا غیررسمی را نیز ایجاد و حفظ می‌کنند. بدین منظور که با قابلیت‌های قدرت مند ترین دولت یا دولت‌های تهدیدگر برابری کند موازنه نرم راهبردهایی را در بر می‌گیرد که مبتنی بر کنترل و بازدارندگی حریف بوده و بر ائتلاف سازی و تعامل دیپلماتیک در چارچوب نهادهای بین‌المللی و فقدان اتحادهای نظامی می‌باشد و به دنبال آن است که هزینه‌های قدرتمند ترین دولت یا دولت‌های تهدیدگر برای حفظ قابلیت‌های نسبی‌اش را افزایش دهد. به عبارت دیگر در قالب موازنه نرم بازیگران از طریق مجموعه اقداماتی نظیر ایجاد فهم محدود مشترک امنیتی، هماهنگی هوشمندانه دیپلماتیک، همکاریهای نظامی محدود و به کارگیری ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی که در نهایت سعی در محدود سازی حریف می‌باشد هدف گذاری شده است. دنباله روی سخت رفتاری است که در آن دولت‌ها راهبردهایی را برای ایجاد و روز آمد سازی قابلیت نظامی خود و همچنین ایجاد و حفظ ائتلاف و ضد ائتلاف‌های رسمی و غیررسمی برای حمایت از دولت تهدیدگر یا قدرت مندترین دولت به کار می‌بندد. دنباله نرم نیز راهبردهای دنباله روی غیر مستقیم تاکتیکی و یا محدود را در بر می‌گیرد (هنسن، ۱۳۹۰: ۱۹).

در این میان نکته پر اهمیت این است که چه عواملی تعیین کننده راهبرد اعمال شده از سوی یک دولت است؟ در پاسخ به این پرسش به سه متغیر مستقل اشاره می‌کنند که عبارتند از قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی که متغیر قدرت نسبی در جهان تک قطبی به شدت به نفع آمریکا بوده و نامتقارن می‌باشد و هیچ بازیگری قدرت مقابله و عرض اندام در مقابل تک قطب را ندارد. در حقیقت توزیع نامتقارن قدرت به نفع یک دولت، وضعیت مهمی برای سیاست خارجی و راهبرد امنیتی همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل از جمله تک قطب و تهدید بالقوه ای برای اکثر دولت‌ها در نظام بین‌الملل بجز تک قطب است. با این حال این وضعیت انگیزه‌های روشنی را برای تعقیب راهبردهای مشخصی فراهم نمی‌آورد و همچنین نمی‌تواند تمایزهای بین دولت‌ها را تبیین

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۱

نماید. متغیر مستقل دیگر امنیت نسبی است. بدین معنا که امنیت نسبی بازیگر مورد مطالعه در چه اندازه ای قرار دارد. در این میان نقش تک قطب بسیار پر اهمیت است. تک قطب ممکن است از طریق ایجاد اتحاد یا مستقر کردن نیروها برای یک دولت امنیت را برای آن فراهم آورد و بر این اساس، انگیزه دنباله روی را در کشور مذکور ایجاد نماید. از سوی دیگر تک قطب ممکن است از طریق تقویت یک سامان منطقه ای یا جهانی که علیه منافع یک دولت است و تلاش برای اجبار آن دولت در پیروی از عناصر اصلی آن سامان منطقه ای یا جهانی احتمال منازعه را برای آن دولت افزایش دهد. در این حالت دولت مزبور انگیزه قدرت مندی دارد که در مقابل تک قطب به موازنه بپردازد. در نهایت تک قطب ممکن است نقشی غیر فعال در امنیت یک دولت ایفا کند تقریباً آن دولت را آزاد بگذارد تا بر پایه منطق خودش مورد به مورد راهبرد موازنه یا دنباله روی را برگزیند. سومین متغیر نسبی ایدئولوژی نسبی است که در نوع نرم یا سخت بودن موازنه یا دنباله روی تاثیر گذار است. ایدئولوژی نسبی بدین معنا است که ایدئولوژی بازیگران نسبت به تک قطب چه تفاوتی دارد و در این راستا فاصله ایدئولوژیک بین نخبگان حاکم در تک قطب و نخبگان حاکم در سایر دولتها دارای اهمیت محوری است. به طور کلی می توان این طور استدلال نمود که اگر فاصله ایدئولوژیک میان تک قطب و بازیگران زیاد باشد موازنه به سمت سخت و دنباله روی به سمت نرم پیش می رود و بالعکس. یعنی فاصله ایدئولوژیک کم باشد موازنه را در شکل نرم و دنباله روی را در شکل سخت آن ترغیب می کند (هنسن، ۱۳۹۰: ۲۵).

در جمع بندی کلی موارد آمده و تعاریف ارائه شده می توان مدل را اینگونه توضیح داد که قدرت نسبی کمک بسیار کمی در پیش بینی و تحلیل رفتار بازیگر می نماید و تنها در تکمیل گزاره نهایی حائز اهمیت می باشد بنابراین در این مدل به صورت اولیه کنار نهاده می شود. متغیر امنیت نسبی از این رو اهمیت بسیار دارد که مشخص می کند که بازیگر در مقابل تک قطب موازنه یا دنباله روی می نماید و ایدئولوژی نسبی مشخص می کند که این موازنه و دنباله روی از نوع سخت یا نرم خواهد بود.

راهبرد امنیتی چین در شرق آسیا

منطقه شرق آسیا که از دو حوزه ژئوپولیتیکی شمال شرق (چین، ژاپن، و شبه جزیره کره) و جنوب شرق آسیا (کشورهای عضو آسه آن) تشکیل شد. با در اختیار داشتن حدود ۲/۲ میلیارد نفر از ۷ میلیارد نفر جمعیت جهان با بیش از ۱۴/۸۴۷ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۵ و حدود ۸/۵ تریلیون دلار تجارت خارجی که ۲۸/۴۳ درصد کل تجارت خارجی جهان در سال ۲۰۱۵ را با ۲۹/۹ تریلیون دلار را تشکیل می دهد (Haass:2008,87). یکی از نقاطی که از نظر کارشناسان سیاسی می تواند منشأ تحولاتی در آینده منطقه باشد دریای چین جنوبی است که علاوه بر استراتژیک بودن آن بدلیل منابع انرژی مورد توجه و اختلاف چین با کشورهای تایوان، مالزی، فیلیپین و برونئی دارالسلام می باشد. در ارتباط با اهمیت این دریا، این اعتقاد وجود دارد که جنگ جهانی سوم می تواند از این نقطه شروع شود. ضمن اینکه مذاکره چین با طرف های درگیر در این دریا می تواند نظام بین الملل را دچار تغییر نماید (Indyk & Hanlon, 2012). در همین راستا پایان جنگ سرد و ظهور چین، جهانی شدن موافقت نامه های تجارت آزاد، موجب بروز تغییرات بزرگی در روابط کشورهای واقع در منطقه شرق آسیا شده است. که ساختار منطقه ای جدیدی درباره تجارت، مسایل مالی، جریان سیاسی در میان کشورهای شرق آسیا در حال شکل داده که تبعات مهمی برای منافع و سیاست ایالات متحده خواهد داشت. به همین منظور دکترین آمریکا موسوم به (pivot of Asia) در شرق آسیا عمدتاً به کنترل چین متمرکز شده است. آثار این دکترین افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه و بالاگرفتن اختلافات چین با همسایگانش می باشد. این دکترین باز توازن و حفظ هژمونی آمریکا و مهار کامل چین در منطقه را در نظر دارد و منعکس کننده احساس عمومی غربی ها نسبت به از دست دادن جایگاه هژمونی و اجبار به شراکت چین در قدرت جهانی است (Wortzel, 2010:45).

از نظر چین اصلی ترین علت حضور نظامی آمریکا در روند معادلات نظامی - امنیتی آسیا و اقیانوس آرام مهار کردن چین به عنوان یک بازیگر مهم در معادلات منطقه ای است. این دیدگاه چین بخشی از سیاست کلان پکن درباره نظم جدید بین المللی بشمار می رود (Zhao, 2008). زیرا از نظر چین نظام بین المللی مطلوب، همان نظام چند قطبی است که با نظام

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۳

بین المللی مورد نظر آمریکا نه تنها متفاوت بلکه در تعارض است. نخبگان چین معتقدند کنترل و مهار کردن چین در نظام امنیتی شرق آسیا بخشی از راهبرد کلان نظام تک قطبی دلخواه آمریکاست. به طور قطع چینی ها از روندی که از ان به شبیه سازی مدل امنیتی خلیج فارس در شرق آسیا تعبیر شود نگران خواهد بود (Ring, 2012). از نظر دولتمردان پکن نظام امنیتی دلخواه آمریکا به علت بی اعتنایی به نقش، نفوذ و جایگاه چین در محیط منطقه ای بین المللی نه تنها غیر طبیعی است، بلکه برخلاف منافع و امنیت ملی و تمامیت ارضی چین، طراحی و تعریف شده است. به طور کلی چین سه نگرانی عمده در منطقه شرق آسیا دارد:

نخستین نگرانی چین حاکمیت و تمامیت سرزمین است. این بخش از نگرانی ها و دغدغه های چین خیلی مهم است، چون این کشور هنوز در این باره با مشکلاتی روبروست. برای مثال مشکلات مربوط به تایوان یا برخی جزایر دریای چین جنوبی و یا جنبش های جدایی طلب در برخی نواحی مثل سین کیانگ و یا تبت قابل ذکر است. بنابراین حاکمیت و تمامیت ارضی نخستین نگرانی چین است. نگرانی دوم چین چگونگی تداوم برقراری روابط دوستانه با همسایگان و سومین نگرانی ان ثبات منطقه ای است. درباره حاکمیت و تمامیت ارضی دو موضوع بیش از بقیه برای چین حائز اهمیت تر است. یکی مسئله تایوان و دیگری جزایر دریای چین جنوبی، درباره همسایگان نیز چین تلاش می کند از طریق همکاری و روابط دوستانه اهداف سیاسی، اقتصادی خود را در منطقه دنبال کند. در خصوص ثبات منطقه ای نیز حضور آمریکا در منطقه از نظر چین با اشکال مواجه است چون ایالات متحده کشوری است که خارج از منطقه قرار دارد و ادعای هژمونی در سطح جهانی دارد؛ از تایوان که چین بخشی از سرزمین خود می داند حمایت می کند. با حضور نظامی در منطقه تلاش می کند با اتحادهای دو جانبه با کشورهای منطقه چین را کنترل کند و تحرکات و اقدامات ان کاملاً در صدد کاهش امنیت نسبی چین می باشد (Beech, 2012:55). چین برای تأمین اهداف امنیتی خود چهار رویکرد دنبال می کند، رویکرد نخست امنیت جمعی است، رویکرد دوم امنیت از طریق نهادهایی از جمله نهادهای بین المللی است، رویکرد سوم امنیت از طریق همکاری و رویکرد چهارم امنیت از طریق وابستگی متقابل است که بیشتر به وابستگی متقابل اقتصادی مربوط می شود و در همین راستا مهمترین ابزار چین

جهت موازنه با قدرت هژمونیک آمریکا گسترش همکاریهای اقتصادی به منظور تأثیر گذاری و نفوذ بیشتر با کشورهای منطقه ای جنوب شرقی آسیا (آسه آن) بوده است (Dutton, 2010). به همین دلیل مطالب این بخش را با توجه به متغیرهای فوق الذکر این طور می توان جمع بندی نمود که قدرت نسبی چین در مقابل نقش غالب ایالات متحده در منطقه مقهور بوده و توان مقابله با نظم امنیتی آمریکایی در منطقه را نداشته و قادر به اقدام قاطع نسبت به همسایگان خود نیست. در رابطه با بحث امنیت نسبی این طور می توان عنوان نمود که چین از حضور آمریکا در منطقه شرق آسیا و دریای چین انتقاد نموده و اعتراض داشته اما این موضوع در کوتاه مدت امنیت نسبی چین را تهدید نمی کند و پکن سعی نموده راهبرد نهایی امنیتی خود بر پایه تلفیقی از موازنه نرم و دنباله روی نرم به پیش ببرد.

راهبردهای امنیتی چین در آسیای مرکزی « موازنه سازمان محور»

چین در صدد است تا جایگاه خود را در جامعه بین المللی، از راه عضویت در سازمان های بین المللی به عنوان مدل جدیدی از چند جانبه گرایی تحکم بخشد. رویکرد ژئوپلیتیکی به سازمان شانگهای در سیاست خارجی چین برجسته است. اما چین بنابر منافع ژئوپلیتیکی که در آسیای مرکزی دارد خود را در کنار روسیه، پاسدار ثبات و توسعه در منطقه می داند. اگر شواهد روشن وجود داشته باشد که منافع ژئوپلیتیک علت عضویت چین در سازمان همکاری شانگهای می باشد در این صورت سازمان شانگهای از نگاه چین یک اتحاد با روسیه در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکاست. از آنجا که این دو کشور روابط پویایی را با ایالات متحده دارند به همین جهت به دنبال آن هستند که به فعالیت ها و برنامه های این سازمان جنبه بین المللی بدهند سازمان شانگهای را بایستی اقدامی موازنه بخش در واکنش به یک جانبه گرایی ایالات متحده دانست. چین به همراه روسیه می خواهد موازنه ای در برابر آمریکا شکل دهد. ولی چون موازنه شدید در نظام تک قطبی ریسک بالایی به همراه دارد، در پی ایجاد موازنه نرم با ایجاد و گسترش سازمان شانگهای از اهداف سیاست خارجی چین میباشد. آنها می خواهند حفظ وضع موجود را برای ایالات متحده از طریق افزایش هزینه ها به چهار شکل دشوار سازند برخی تحلیل گران آمریکایی

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۵

سازمان شانگهای را در حد اتحاد مقدس اتریش، پروس، روسیه در ۱۸۱۵ میلادی که یک اتحاد محافظه کار و ضد لیبرالی بوده و نگاه درونی داشت، ارزیابی کرده اند. برخی دیگر این سازمان را یک ورشوی مدرن می دانند که در پی کاهش نفوذ جهانی آمریکا است (نورلینگ، ۱۳۸۵: ۷۴). اقدامات موازنه گرایانه چین در مقابل تک قطب در منطقه آسیای مرکزی در قالب سازمان شانگهای و اتحاد راهبردی با روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان تدوین یافته است. در حقیقت ظهور و تبادل سازمان همکاری شانگهای به صورت بالقوه یک اقدام موازنه بخش در واکنش به یکجانبه گرایی ایالات متحده است. پیشنهاد چین در تشکیل سازمان همکاری شانگهای دلیلی به مخالفت آن کشور با نظریه آمریکایی نظام بین المللی و ادعای آمریکا در مورد جهان تک قطبی است.

در حقیقت سازمان همکاری شانگهای انعکاسی از افزایش همکاری امنیتی بین روسیه و چین است که از منتقدان اصلی ایالات متحده در نظام بین المللی هستند. بر این مبنا می توان بسط نفوذ و ایفای نقش رهبری در محیط پیرامونی را هدف درازمدت چین از شکل دهی و تقویت سازمان همکاری شانگهای دانست (Secretary of Defence, 2012). نتیجه این که چین به دلایل استراتژیکی مهم به شدت نگران محاصره استراتژیکی خود توسط آمریکا است و پایگاه های نظامی آمریکا در مناطق مختلف اطراف قلمرو خود را تهدیدی اساسی برای امنیت و منافع خویش ارزیابی می کند. به ویژه حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی را مخالف با امنیت نظامی و منافع اقتصادی خود می داند. بنابراین تلاش می کند با تقویت هر چه بیشتر سازمان شانگهای از آن به عنوان یک اهرم قدرت و موازنه نرم علیه منافع ایالات متحده آمریکا استفاده کند (کولایی و مرادی، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

راهبردهای امنیتی چین در خاورمیانه

در دو دهه ی گذشته الگوی رفتاری چین در خاورمیانه از مدل کلی پرهیز از تنش های بی مورد در راستای پرهیز از آسیب منافع اقتصادی پی روی می کند. این کشور در موضوعات مختلف با موضع گیری های کلی و اکثرا هماهنگ با دیدگاه های بین المللی سعی کرده است تا وضع موجود

منطقه را حفظ کند و مهمترین اولویت منطقه ای خود، یعنی تامین انرژی به عنوان پیش ران موتور اقتصادی اش را از مواجهه با چالش حفظ کند. خاورمیانه به خصوص کشورهای عربی جدای از مساله ی انرژی، به دلیل اقتصادهای نفتی و غیر تولیدی - صنعتی یکی از مهمترین بازارهای مصرف کالاهای چینی محسوب می شوند و از این منظر نیز برای چین حائز اهمیت هستند. برای چین نیز، همانطور که گفته شد، خاورمیانه در استراتژی کلان سیاست خارجی چین نقش پررنگی ندارد. این کشور مهمترین هدف خود را تبدیل شدن به یک قدرت برتر اقتصادی قرار داده و خاورمیانه فقط بخشی از این استراتژی کلان است نه بیشتر. در تحولات منطقه نیز چین هرچند از نزدیک اوضاع را رصد و حوادث را پی گیری می کند، اما علاقه چندانی به مداخله ی مستقیم در امور منطقه ندارد. آسیای جنوب شرقی مدار اول امنیتی چین و در نتیجه مهمترین منطقه در سیاست خارجی ان محسوب می شود لذا با اینکه چین مایل نیست نقش و نفوذ آمریکا به عنوان یک رقیب در خاورمیانه از آنچه که هست بیشتر شود، اما در این منطقه حاضر به هزینه کردن برای ایستادگی در برابر آمریکا نمی باشد و اگر اصطکاکي بین دو کشور پدید آید در تبت و تایوان محتمل تر است. چین یک کشور منافع محور و بازیگری عقلانی است و درقبال تحولات سوریه چندان بعید نیست که در قبال منافع و امتیازاتی که از آمریکا و متحدانش می گیرد، دست از حمایت اسد و نظام وی بردارد. به عبارت دیگر چین در حمایت از سوریه تا انجا پیش خواهد رفت که منافعش اقتضا می کند و حاضر نخواهد بود وارد چالش جدی با آمریکا ان هم در خاورمیانه بشود. (Gill,2012:34).

آمریکای جنوبی و موازنه نرم در حیاط خلوت آمریکا

آمریکا سعی دارد از طریق گسترش نفوذ خود در کشورهای همسایه چین در مهار روابط خود با این کشور تلاش کند. متقابلاً چین با حضور در حیات خلوت آمریکا و برقراری روابط با کشورهای این منطقه به ویژه کشورهای مخالف یعنی کوبا، ونزوئلا و عضویت ناظر در اتحادیه های منطقه ای همچون مرکسور بازار مشترک جنوب به نوعی به دنبال عمل متقابل و موازنه باشد اکنون جمع مبادلات چین با کشورهای آمریکای لاتین براساس آمارهای سازمان تجارت جهانی به

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۷

بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار می رسد، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۰ میلادی تنها ۳ میلیارد دلار بوده و توافقات اخیر میان چین و ونزوئلا که طرفین در حال گفتگو درباره امضای ۱۰ توافقنامه همکاری در بخش های مختلف هستند. (IMF, 2012). این توافق نامه ها قرار است در زمینه های انرژی، معادن گاز و مواد غذایی امضاء شود. ونزوئلا پنجمین شریک بزرگ تجاری در آمریکای لاتین محسوب می شود و صندوق مشترک سرمایه گذاری دو کشور ۱۲ میلیارد دلار اعتبار مالی دارد که برای توسعه اقتصادی و افزایش تولیدات دو کشور استفاده خواهد شد. روابط چین با کوبا به عنوان یک کشور مخالف آمریکا و دیدار وزیر خارجه چین با رئیس جمهور کوبا با تأکید طرفین به شرایط عالی روابط دو کشور قابل توجه است. چین یکی از شرکای تجاری مهم کوبا به شمار می آید و دو کشور از روابط دیپلماتیک خوبی با یکدیگر برخوردار هستند چینی ها در بسیاری از بخش های کشورهای آمریکای لاتین نظیر انرژی، کشاورزی یا زیرساخت ها سرمایه گذاری می کنند. بنابراین، اهمیت این منطقه برای چینی ها تا حدی است که شی جین پینگ از افزایش سرمایه گذاری خارجی مستقیم این کشور در کشورهای آمریکای لاتین تا ۲۵۰ میلیارد دلار طی دهه آتی خبر داده است. چنین حجمی از سرمایه گذاری با در نظر گرفتن این که سرمایه گذاری خارجی مستقیم چین در کشورهای آمریکای لاتین در سال ۲۰۱۴ تنها ۲۲.۷ میلیارد دلار بوده است، قابل توجه است. بنابراین، این نگرانی در بین دولتمردان آمریکای لاتین وجود دارد که چین به پشتوانه اقتصاد روبه رشد خود، به قدرت مسلط بازارهای بین المللی بدل شود و رقابت با این کشور هرچه بیشتر دشوار شود. آنچه اکنون در مقابل دولتمردان چین است، ترس از درگیری میان ایالات متحده و پکن است. همچنان ترس از این وجود دارد که آمریکا با اعمال فشار بر متحدین بین المللی خود، چین را فلج کند. وابستگی چین اکنون به نفت است و همین، نقطه ضعف این کشور است. اما باید در نظر داشت که اکنون آمریکای لاتین، مرکز قدرت چین است و مرکز ضعف ایالات متحده. آنچه اکنون مورد سؤال است، این است که چه کسی در این میان به پیروزی خواهد رسید؟ گرچه گفتنی است که در این میان بایستی اذعان کرد نفوذ چین در منطقه آمریکای لاتین غیر قابل انکار است و آمریکا در منطقه آمریکای لاتین در مقابل چین ضعیف عمل کرده است. مردان پکن موفق شده اند سیاستی قوی تر از ایالات متحده را در آن منطقه پیش بگیرند (

Xiaoning, 2012)

قاره آفریقا و موازنه نرم با هژمون

قاره آفریقا با برخورداری از ذخایر عظیم معدنی، انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک و همچنین نقش مهمی که مجموعه کشورهای این قاره در سازمان‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند موجب شده است که قدرت‌های بزرگ یا نوظهور برای نفوذ هر چه بیشتر در این قاره اهمیت خاصی قایل شوند (عسگری، ۱۳۸۷: ۲۷). در واقع این قاره در حال تبدیل شدن به یک اولویت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک برای آمریکا و چین است. این دو کشور در سال‌های اخیر سیاست فعالی برای نفوذ هر چه بیشتر در اقتصاد این قاره و تحت تأثیر قرار دادن کشورهای آن در پیش گرفته‌اند.

بر این اساس استراتژی چین در قاره آفریقا مبتنی بر دسترسی به انرژی و مواد خام با استفاده از سرمایه‌گذاری و تجارت و دیپلماسی است. در این راستا دولت چین با توسعه مناسبات خود با کشورهای آفریقایی در سال ۲۰۰۰ اقدام به تشکیل مجمعی تحت عنوان مجمع همکاری چین و آفریقا نموده. این مجمع سازوکاری برای گسترش روابط دیپلماتیک، روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بین چین و کشورهای آفریقایی ایجاد کرده و بر این اساس حجم تجارت طرفین از ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۲/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است (U.S. Department of The Treasury, 2013). و آفریقا مبدل به چهارمین هدف بزرگ سرمایه‌گذاری چین در خارج کشور شده است. برخلاف آمریکا و بانک جهانی که در کمک‌های خود به آفریقا شرط‌های سیاسی و اقتصادی متعددی عنوان می‌کنند بانک دولتی چین و شرکت‌های چینی بدون طرح شرایط و تنها در جهت توسعه همکاری‌های اقتصادی با دست یافتن به مواد خام و گشایش بازارهای صادراتی تازه در آفریقا عمل می‌کنند (ساکس، ۱۳۸۵: ۷۰).

یکی دیگر از ابعاد برجسته تعامل چین با آفریقا مربوط به حوزه دیپلماتیک می‌باشد. اهمیت آفریقا در دیپلماسی چین ناشی از چندین امتیاز از جمله گروه بندی منطقه‌ای کشورها، تمایل به ایجاد بلوک رای در زمینه‌های مختلف جهت موازنه با تک قطب در سازمان ملل و نهادهای مرتبط با آن می‌باشد. در هر جایی که دولت‌های آفریقایی به تأیید و حمایت نیاز داشته باشند چین سعی کرده در ابعاد مختلف از آن کشورها حمایت نموده و آنها را مورد تأیید قرار دهد. در مقابل نیز چین

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحركات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۳۹

سعی نموده که در مقابل هژمونی تک قطب از حق آراء کشورهای آفریقایی بهره گیری نماید. برای مثال در حوزه های مختلفی همانند تصمیم گیریهای کمیته المپیک در مورد انتخاب چین به عنوان میزبان بازی های المپیک ۲۰۰۸ و کمیسیون بین المللی در مورد محکومیت نقض حقوق بشر در چین رأی کشورهای آفریقایی از اهمیت بالایی برخوردار بوده که چین توانسته از آن بهره گیری نماید اما مهم تر از همه بحث تایوان است که چین تلاش کرد تغییراتی در روابط دیپلماتیک تایوان با کشورهای آفریقایی ایجاد نماید. از میان این کشورها سنگال که کشور کلیدی و پیشرو می باشد در ۲۰۰۵ از پکن حمایت کرده و سپس دولت چاد روابط خود را با تایوان قطع کرد. این موضوع سبب شد تعداد کشورهای آفریقایی که تایوان را به رسمیت شناخته اند به چهار کشور از میان ۵۴ کشور در سال ۲۰۱۶ کاهش یابد. در نهایت چین و آمریکا در آفریقا، رقابت پر دامنه و تنگاتنگی را در حوزه های مختلف بویژه نفت و انرژی آغاز کردند (Sutter, 2016). رشد سرمایه گذاری چین در کشورهای آفریقایی باعث شد این کشور به اولین شریک تجاری این قاره تبدیل شود و آمریکا را در این میدان رقابت پشت سرگذارد و این مسئله موجب نگرانی آمریکا شده است. چین مسئول گسترش پیوندهای اقتصادی و سیاسی خود با کشورهای آفریقایی است این رشد سرمایه گذاری از دیدگاه آمریکا به معنای نفوذ و تأثیرگذاری چین بر قاره آفریقا است و یک اهرم مهم سیاسی برای چین جهت تأثیرگذاری بیشتر در تعاملات منطقه ای و بین المللی به حساب می آید. شرکت های چینی ۴۰٪ قراردادهای دولتی را در سال گذشته به خود اختصاص دادند که این رقم برای شرکت های آمریکایی ۲۰٪ بوده است. کمکهای مالی آمریکا بیشتر روانه سازمان های غیر دولتی کشورهای آفریقایی می شود، در حالی که چین کمک هایش را مستقیماً به دولت ها اختصاص می دهد که توانسته اهرم قدرت قوی تری را در اختیار دولت مردان چینی قرار دهد.

حقوق بشر، دموکراسی و حکمران جهانی (فاصله ایدئولوژیک بین چین و تک قطب)

بعضی اعتقاد دارند که فلسفه و تاریخ چین مدل و راه حل بهتری را برای حل مسائل و مشکلات بین‌المللی ارائه می‌دهد. در مقایسه با سیستم وستفالیایی، سیستم نظم چینی تفاوت‌هایی با سیستم غربی دارد (Zhu, 2016). به همین دلیل آمریکا در مناسبات خود با چین به کاربرد قدرت فرهنگی برای تحقق اهداف سیاسی اهمیت بسیار می‌دهد. رسانه‌هایی چون صدای آمریکا، رادیو آزاد اروپا، رادیو آزادی، رادیو آزاد آسیا و غیره ابزارهایی هستند که در این بخش از سیاست خارجی آمریکا به کار می‌روند. در زمینه حقوق بشر و دموکراسی، چینی‌ها معتقدند حقوق بشر و یا حداقل برخی از این حقوق مورد نظر آمریکا و غرب وابسته به چارچوب فرهنگی خاص جوامع است و در این خصوص از نسبییت فرهنگی جانبداری می‌کنند. تئوری «همه چیز در زیر بهشت» بر این ادعا است که می‌خواهد نظمی پساهاژمونیک ارائه دهد. چینی‌ها اعتقاد دارند که امپراطوری ایالات متحده آمریکا یک مدل متناقض در سیاست جهانی است. ایالات متحده اغلب به اسم ایجاد صلح وارد جنگ می‌شود. به اسم برقراری آزادی، آزادی را نقض می‌کند و با دلایل اخلاقی خود اصول اخلاقی را زیر سوال می‌برد. ویژگی بارز امپراطوری غربی به حداکثر رساندن منافع مردم کشورهایشان است و نه مردم کل جهان. غرب هیچ مدلی برای به حداکثر رساندن منافع کشورهای دیگر ارائه نمی‌دهد. چین ضمن زیر سوال بردن دموکراسی‌های غربی و مدل غربی لیبرال دموکراسی ادعا می‌کند دموکراسی غربی نوعی تبلیغات است و به واقع منافع اکثریت را تأمین نمی‌کند. در واقع دموکراتیزاسیون یک افسانه است و چین باید در راستای توسعه نهادهای سیاسی اش سنت‌های چینی را نیز توسعه دهد تا یک سیستم قانونی غیرغربی را ایجاد کند. برای مثال مدل توسعه چینی یکی از مدل‌های مورد قبول برای اکثر کشورهای نسبتاً فقیر درآمد است. به همین منظور چینی‌ها با هدف پیشبرد الگوی طرز حکومتی خود، سرمایه‌گذاری سنگینی را در دیپلماسی عمومی انجام داده‌اند. (Xiaoning, 2012). المپیک پکن و نمایشگاه اکسپوی چین فقط چند نمونه از اقدامات آشکار چینی‌ها در راستای این استراتژی است. وجود ۶۰ مرکز فرهنگی چینی‌ها در دانشگاه‌های سراسر ایالات متحده و ۲۸۲ مرکز کنفوسیوسی در سراسر جهان که تمامی آنها توسط چین و به وسیله دفتر شورای بین‌المللی زبان چینی کنترل می‌شود نمونه

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۱

های دیگری در این زمینه هستند که توسط چینی ها به منظور مقابله و موازنه نرم با هژمون از سوی چینی ها استفاده شده است.

نتیجه گیری

روابط استراتژیک آمریکا و چین می تواند حرکت به سمت نظامی جهانی با شکل و مختصات ۲+۴ به صورتی که آمریکا و چین به عنوان دو ابرقدرت و اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند به عنوان چهار قدرت بزرگ باشد. با این شرایط، روابط استراتژیک و در حال گسترش آمریکا و چین در قالب وابستگی متقابل اقتصادی و نظم دو - چندقطبی در شکل دهی و تعادل بخشی به این نظم نوین، بیشترین نقش آفرینی را خواهد داشت. بنابراین، با چنین ساختاری، می توان به این نتیجه رسید که دو ابرقدرت آمریکا و چین با چند قدرت بزرگ اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند ائتلاف می کنند و نظام باثبات و قواعد بازی محدود و روشن، خواهد بود و همچنین از پایان جنگ سرد تاکنون روابط دو کشور در قالب گونه ای پیچیده از همکاری و رقابت استراتژیک قرار داشته است که آن را می توان در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک نظریه پردازی و مفهوم بندی کرد. در قالب این الگو، دو کشور در حوزه های وسیعی با محوریت اقتصاد وارد همکاری، در حوزه های مهم دیگر از قبیل امنیت بین الملل وارد رقابت و در حوزه تأمین امنیت انرژی نیز از رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان پیروی می کنند. این الگو در دوران پسا - جنگ سرد، همچنان بر روابط دو کشور در حوزه های موضوعی مختلف در چارچوب وابستگی متقابل حاکم بوده است. چین کشوری است که در سال های اخیر در عین بازسازی و ترمیم ساختار ارتش خلق در همان حال بنیان های حزب کمونیست را تقویت کرده است و با پرهیز از خشونت و نیز مشارکت نکردن در درگیری های منطقه ای به دنبال توسعه و رشد سریع اقتصادی در اولین سالهای قرن بیست و یکم نگاه خود را به همکاری اقتصادی - تجاری منطقه ای از جمله آس - ان، شانگهای، اپک، مرکسور و کشورهای هدف و همسو در خاورمیانه و آفریقا از مشارکت و همکاری اقتصادی گرفته تا همکاری های امنیتی برای موازنه کردن تک قطب استفاده کرده است و برای رسیدن به این اهداف و استراتژی خود از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. چینی ها در

یافته اند که ارتقای منزلت در عرصه بین‌المللی با توسل به مولفه‌های اقتصادی قدرت مناسب‌ترین گزینه است. زیرا از یک سو، استراتژی را برای ارتقای سایر مولفه‌های قدرت فراهم می‌سازد و از سوی دیگر حساسیت بازیگران مسلط را بر نمی‌انگیزد بدین ترتیب با وجود چالش‌های مختلف در روابط طرفین نه چین و نه آمریکا به دنبال گزینه‌های افراطی و برخورد جدی نیستند از منظر چین ارتقای منزلت بر بنیان مولفه اقتصادی قدرت بر تعامل مبتنی است و نه تقابل و لذا تعامل با هژمون در سیاست خارجی این کشور در اولویت قرار گسترش همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در مناسبات منطقه‌ای و جهانی در قالب هویت صلح و توسعه؛ از اولویت‌های اصلی پکن بوده است. بر همین اساس عملکرد دستگاه سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر به گونه‌ای بوده است که اکنون تصویری مسالمت‌جویانه و متفاوت با گذشته از این کشور در ذهن سایر بازیگران شکل گرفته و تقریباً در همه کشورها از چین به‌عنوان کشوری دارای سیاست خارجی تعامل‌محور و صلح‌جو و در نهایت مسئولیت‌پذیر و امن یاد می‌شود.

چین به خوبی آگاه است که هنوز راه درازی در پیش دارد تا بخواهد به عنوان یک ابر قدرت در مقابل آمریکا بایستد. رهبران چین در این راستا سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای برای حفظ ثبات در منطقه کسب منافع بیشتر اقتصادی و افزایش تاثیر گذاری سیاسی، بدون مصالحه بر سر منافع حیاتی در پیش گرفته‌اند و همه اینها معطوف به تداوم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی است از نظر آنان آن چه که می‌تواند به نوعی موجبات همکاری بیشتر بین چین و آمریکا را فراهم آورد.. لذا در حال حاضر چین همکاری با جامعه بین‌الملل را برای دستیابی به اهدافش، گزینه برتر می‌داند در مقابل ایالات متحده تا بر اساس استراتژی تعامل شبکه‌ای و وابستگی متقابل چین را در جامعه بین‌المللی ادغام کند. که البته در بسیاری از موارد با پاسخ مثبت چین برای پیروی از رویکرد همکاری جویانه و در قالب استراتژی توسعه مسالمت‌آمیز نه تنها در حوزه بین‌الملل بلکه در حوزه منطقه‌ای همراه بوده است در مجموع به نظر می‌رسد که نگاه استراتژیک چین مبنی بر توسعه مسالمت‌آمیز همزمان با رویکرد هژمون مبنی بر تعامل شبکه‌ای باعث گردیده تا طرفین در وضعیت موجود همکاری توأم با رقابت را بهترین گزینه تلقی می‌کند و در حقیقت چین براساس مدل تحلیلی ما عمل کرده است هر کجا با کاهش امنیت نسبی خود مواجه بوده اقدام به موازنه با تک قطب و

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۳

ارتقای جایگاه بین‌المللی خود کرده است و با توجه به فاصله ایدئولوژیک نسبی بین چین و تک قطب به عنوان یک متغیر واسطه سعی در القاء این مسئله دارد که تئوری‌های غربی مسائل و مشکلاتی که به برآمده از سلطه و هژمونی ایالات متحده است راهگشای مشکلات جهانی نیست. اگرچه چین بامشکلاتی مثل پیری جمعیت، اختلافات با مسلمانان سین کیانگ، بودایی‌های تبت و جدائی طلبان تایوان، عدم محبوبیت نظام سیاسی و فساد گسترده سیاسی و اقتصادی دولت مواجه است، ولی با همه این تفاسیر بعضی صاحب‌نظران ادعا می‌کنند که دلایل کافی برای ایجاد یک مکتب چینی وجود دارد و چین ابزارهای لازم را برای مشروعیت‌زدایی از نظام فعلی نظام بین‌الملل را دارد. همان‌طور که جوزف نای اشاره می‌کند وجود یک مکتب متمایز و مجزای چینی راجع به مسائل سیاست جهان، مخصوصاً آن مکتبی که چین را به علت فرهنگ خردمندانه‌ی کهن این کشور یک قدرت مسلط نرم می‌داند که منجر به استقلال فکری چین از دیدگاه‌های غربی می‌شود و به چالش کشیده شدن نظم کنونی لیبرال دموکراتیک توسط چین را مشروع جلوه می‌دهد.

سخن پایانی اینکه امروزه سیاست‌مداران چین، به‌خصوص تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی به‌خوبی به مسائل جهانی و تحولات سیاسی و اقتصادی ناشی از فرایند جهانی شدن اشراف دارند و براساس قواعد بازی روابط بین‌الملل، رویکرد سیاست خارجی خود را اتخاذ می‌کنند. رهبران چین دریافته‌اند که برای کسب ثروت و همچنین ارتقای جایگاه قدرت نه تنها باید با قدرت‌های جهانی روابط صلح‌آمیز داشته باشند، بلکه باید در طیفی از مسائل اقتصادی و سیاسی - امنیتی جهانی با کشورهای بزرگ و سازمان ملل متحد مشارکت جدی داشته باشند. امروزه رهبران این کشور به شکل کاملاً هوشمندانه رقابت سرسختی با ایالات متحده در عرصه اقتصادی و علمی از جمله حوزه تولید علم، فناوری، نرم‌افزار، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش تولید و صادرات شروع کرده‌اند و بر این مسئله نیز واقف‌اند که به‌رغم اختلافات جدی با غرب در برخی حوزه‌ها، بدون ارتباط صلح‌آمیز با غرب و بدون مشارکت مؤثر، فعالانه و مسئولانه در مسائل جهانی نمی‌توان به عظمت چین اندیشید. مقامات خوب می‌دانند که در دنیای کنونی، اقتصاد، سیاست و امنیت درهم‌تنیده شده و توسعه این کشور بدون ارتباط منطقی و سازنده با غرب ممکن نیست. با اینکه چین در عرصه سیاسی و امنیتی در نظام بین‌الملل وزنه قابل توجهی محسوب می‌شود، ولی

اساساً رهبران این کشور علاقه دارند با هدف توسعه روزافزون و اخذ هرچه بیشتر علم و تکنولوژی غربی این کشور را با ماهیتی اقتصادی و نه سیاسی - امنیتی به دنیا معرفی کنند.

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۵

منابع

- ایکنبری، جی. جان، (۱۳۸۲) «سودای بلند پروازانه آمریکا» ترجمه، مرادخواه، حمید و روان بد، امین، فصلنامه راهبرد شماره ۲۸ صفحه (۱۰۲-۷۶)
- ایکنبری، جی. جان. (۱۳۸۳). تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱. عظیم فضلی پور. (تهران: نشر موسسه ابرار معاصر تهران).
- پی، ماکسیم. "نیمه تاریک ظهور چین". ترجمه گروه مطالعات آسیا. پژوهشنامه قدرت های آسیایی. معاونت پژوهشهای سیاست خارجی. مرکز تحقیقات استراتژیک. (خردادماه).
- خضری، رویا (۱۳۹۱) استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا- پاسفیک همکاری و تعارض، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۳
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده در عرصه روابط بین الملل» فصلنامه راهبرد ص ۲۹۸-۲۸۲
- ساکس، جفری. (۱۳۸۵). "چین پیشرفت سریع پس از پانصد سال". لیلی نوربخش. روزنامه دنیای اقتصاد.
- سازمند، بهاره و پیر سلامی، فریبرز (۱۳۹۱). «چالشهای ژئوپلیتیک منطقه ای و دکترین ظهور مسالمت آمیز چین» فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱ صفحه ۱۷۸-۱۴۵.
- کولائی، الهه، فتح الله مرادی (۱۳۸۷)، "سازمان همکاری شانگهای: قدرتی توازن بخش"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۷، شماره ۶۲، صص ۱۲۳.
- قوام، عبد العلی (۱۳۹۵). روابط بین الملل نظریه ها و رویکردها، سمت. تهران
- عسگری، محمود (۱۳۸۷). "موازنه نرم در برابر قدرت برتر یک جانب ه گرا". فصلنامه راهبرد دفاعی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴). تحول در نظریه های روابط بین الملل. سمت. تهران
- نورلینگ، نیکولاس (۱۳۸۵)، "تجارت و سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۵، صص ۸۹

هنسن، برت و پتر تافت و آندره ویول (۱۳۹۰)، "راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی" ترجمه سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز. انتشارات دانشگاه گیلان، رشت.
یزدانی، عنایت الله و ملک پور مهسا، ۱۳۸۹ «تحلیل تاثیر تحولات آمریکا بر روابط با چین پس از جنگ سرد در قالب نظریه های امنیتی». پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه اصفهان

Beech, Hannah (2012). "Did America Bond with China's Heir Apparent, Vice President Xi Jinping?", Read more: <http://world.time.com/2012/02/17/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-president-xi-jinping/#ixzz2KaXj4S6N>.

Brzezinski, Zbigniew (2012). Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power, Basic Books

Dutton, Peter (2010). Military Activities in the EEZ: A U.S.-China Dialogue on Security and International Law in the Maritime Commons, China Maritime Studies Institute U.S. Naval War College, Newport, Rhode Island.

Gill, Bates, Mathew Oresman and Zbigniew Brzezinski (2012). China's New Journey to the West: China's Emergence in Central Asia Implications for U.S. Interest

and, The CSIS Press: Center for Strategic and International Studies 2003, and Zbigniew Brzezinski, Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power, Basic Books.

Haass, Richard N. (2008). "The Age of Nonpolarity: What will Follow U.S. Dominance", Foreign Affairs, Vol. 87, No. 3

Indyk, Martin and Micheal Hanlon (2012). Bending History: Barak Obama's Foreign Policy. , Washington D.C.: Brookings Institution Press.

International Monetary Fund (2012). World Economic Outlook

Keohane and Nye (1977). Power & Interdependence. Edition Longman Classics in Political Science.

Kissinger, Henry A. (2012). "The Future of U.S.-Chinese Relations: Conflict Is a Choice, Not a Necessity", Foreign Affairs

Office of the Secretary of Defense (2012). "Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2012".

Perlez, Jane (2012). "North Korea Tests the Patience of its Closest Ally", The New York Times

Ring, Andrew H. (2012). A U.S. South China Sea Perspective: Just Over the Horizon, Weatherhead Center for International Affairs: Harvard University.

راهبردهای امنیتی چین در مقابل تحرکات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ... / ۱۴۷

- Rosecrance, Richard N. (1969). "Bipolarity, Multipolarity and the Future", In James N. Rosenau (ed.). International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory, New York: The Free Press.
- Sutter, Robert (2016). U.S.-Chinese Relations: Perilous Past, Pragmatic Present, New York: Rowman & Littlefield.
- U.S. Department of The Treasury (2011). U.S.–China . Strategic and Economic Dialogue U.S. Fact Sheet Economic Track
- U.S. Department of the Treasury (2012). "Treasury Sanctions Kunlun Bank in China and Elaf Bank in Iraq for Business with Designated Iranian Banks", Press Release.
- Wortzel, Larry (2010). China's Approach to Cyber Operations: Implications for the United States. , Rayburn House office Building.
- Xiaoning, Ahang (2012). "Japanese Side Argues U.S-Japan Security Treaty Applicable to Diaoyu Islands; Chinese Side Expresses Grave Concern and Firm Opposition," China News Service.
- Zakaria, Fareed (2008). "The Post-American World", New York: Norton Company.
- Zhao, Suisheng (2008). China and the United States: cooperation and and , Palgrave Macmillan. competition in northeast Asia
- Zhu, Zhiqun (2016). US–China Relations in the 21 Century Routledge press.